

چه کنیم که ایران بماند

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

موقعیت "خاص" رژیم جمهوری اسلامی سبب بوجود آمدن وضعیت "خاص" تاریخی برای کشورمان شده است. جدا ساختن آینده ی حکومت کنونی ایران از آینده ی کل ایران کاری است پر خطر، بخصوص اگر این جداسازی مصنوعی و ذهنی باشد. با سیطره ای که به زودی وارد بیست و پنجمین سال خود می شود، جمهوری اسلامی در تمامی زوایای ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور رخنه کرده و به نوعی سرنوشت خود را به سرنوشت مملکت گره زده است. درچنین شرایطی باید پرسید آیا هر شکل از نابودی این رژیم و از طریق هر نیرویی ما مخالفان این حکومت را راضی خواهد ساخت؟ آیا با بهره گیری از روحیه ی "هدف وسیله را توجیه می کند"، در پس نابود سازی حکومت فعلی، ایرانی باقی خواهد ماند که دوباره بسازیم؟ در این مقاله ضمن پاسخ گویی به سوالات فوق تلاش می کنیم اهمیت سرنوشتی رژیم از طریق مبارزات اجتماعی را آشکار سازیم.

*

یاری از بیگانگان

بسیاری از جوامع که در تهیه و تدارک سرنوشتی خودجوش دیکتاتوریهایی حاکم بر خویش با مشکل مواجه می شوند در نهایت به کمک های بیرونی روی می آورند. صد البته در جهان باز امروز نمی توان از خارج تاثیر پذیرفت و تنها با اتکاء به پارامترهای داخلی مسایل را حل و فصل کرد، اما حساسیت بحث در تعیین جایگاه پارامترهای اصلی و پارامترهای فرعی است. همانند افغانهای در تبعید، روشنفکران و فعالان سیاسی عراقی مستقر در خارج از کشورشان، در زمان تدارک جنگ آمریکا علیه رژیم صدام، به دو دسته تقسیم شده بودند: اقلیتی که مخالف دخالت نظامی آمریکا بودند و معتقد بودند حکومت صدام باید از طریق حمایت بین المللی از یک جنبش آزادیخواهانه درونی مردم عراق سرنگون شود و اکثریتی - هر چند نسبی - که می خواستند "آزادی" به یاری ارتش آمریکا به کشورشان بازگردد. استدلال گروه نخست آن بود که بدون یک جنبش اجتماعی، مردم عراق به بلوغ سیاسی لازم برای پذیرش دموکراسی و رعایت قانونمندیهای آن دست نیافته و استقرار دموکراسی با توپ و تانک سبب آشوب و از هم پاشی تمامی دست آوردهای جامعه مدنی عراق خواهد شد. گروه دوم معتقد بودند چون جامعه عراق قادر به سازماندهی یک مبارزه سرنگون ساز نیست، باید این کار توسط یک قدرت نظامی بیرونی انجام شود تا راه برای استقرار دموکراسی باز شود. استدلالی که به صورت کمابیش مشابه میان فعالان سیاسی ایرانی خارج از کشور نیز در جریان است. حسین خمینی آخرین پدیده ساخت آمریکا در این زمینه است که دو روز پیش از جانب خود و ملت ایران از ارتش آمریکا برای بردن آزادی و دموکراسی به ایران دعوت رسمی به عمل آورد. کاری که قبل از وی احمد کارزای و سپس احمد چلبی درباره افغانستان و عراق کرده بودند. هدف در اینجا قضاوت نظری درباره درستی و نظر موافق یا مخالف با حضور بیگانگان در تعویض رژیم نیست. اما نگاهی به آنچه امروز در عراق می گذرد به ما اجازه می دهد یک شاخص عینی برای نوعی ارزیابی از استدلالهای این دو گروه ارز روشنفکران و مخالفان عراقی داشته باشیم.

وضعیت عراق " آزاد " شده

پس از سرنگونی رژیم صدام که در پی 12 سال محاصره اقتصادی، نظامی و بمبارانهای پیاپی این کشور حاصل شد، نمایندگان سازمان ملل ابراز داشتند که عراق از عصر صنعتی به دوره کشاورزی باز گشته است. در طول این دوازده سال مرگ تدریجی، که حمله آمریکا و انگلستان تنها تیر خلاص آن بود، بزرگترین ظلمی که می شد در پایان قرن بیستم بر یک ملت روا داشت انجام شد. بیش از یک میلیون عراقی به دلیل کمبود دارویی و غذایی جان خود را از دست دادند یعنی از هر 16 عراق یک نفر کشته شد، بیش از 550 هزار نفر از آنان کودکان زیر پنج سال بودند. میلیونها عراقی در این مدت از بیماریهای ناشی از سوءتغذیه و نیز از کمبود دارو رنج بردند و تبدیل به یک ملت ضعیف و بیمار شدند. ملتی که باید یک تا دو نسل بیمار را در پنجاه تا هفتاد سال آینده با خود به همراه بکشد و برای آنان میلیونها دلار از لحاظ درمانی هزینه کند. دهها هزار مادر عراقی که در معرض تشعشعات ناشی از استفاده از سلاحهای دارای اورانیوم فقیر شده بودند فرزندان ناقص الخلقه به دنیا آورده، می آورند و باز فرزندان آنها، تا دهه ها، خواهند آورد.

از حیث اقتصادی در طول دوازده سال بمباران، انگلستان و آمریکا میلیاردها دلار به این کشور لطمه زده و تمامی زیر ساختهای اقتصادی آنرا، به امید ایجاد کار برای شرکتهای اقتصادی آمریکایی و بریتانیایی، نابود ساختند. اقتصاد عراق اینک در همان مرحله ای است که پس از کسب استقلال پس از جنگ جهانی دوم، اقتصادی تک محصولی با صدها مسله لاینحل که هرکدامشان آینده ی مردم این کشور را تهدید می کند. به عنوان یک مثال می توان از وضعیت آب عراق صحبت کرد. رود فرات که یکی از دو منبع اصلی آب این کشور است در حال حاضر توسط ترکیه به میزان زیادی تصاحب شده است. دولت ترکیه با استفاده از موقعیت جغرافیایی خود، که بر سر چشمه فرات تسلط دارد، با احداث سدهای متعدد از این آب برای مصارف گوناگون داخلی اش استفاده می کند. در بسیاری از مناطق، فضولات و مواد شیمیایی وارد آبی میشود که نخست به سوریه رفته و پس از عبور از سد بزرگی که سوریه برای آب فرات بنا کرده است، در نهایت تنها به میزان 50 درصد از آبی که پیش بینی شده بوده و آن هم بصورت آلوده و موله بیماری، وارد خاک عراق می شود. ترکیه در سایه این 12 سال محاصره نظامی و اقتصادی، نه فقط به خاک عراق چنگ انداخت و در آن پایگاه نظامی بر علیه کردها بنا کرد، بلکه این کشور تحت ظلم را از منابع آبی خود نیز محروم ساخت.

چشم انداز این که روزی عراق بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی مطرح در خاورمیانه شود ناممکن است. در حالیکه عراق قبل از 1991، با دارا بودن دومین ذخیره نفتی جهان و جمعیتی تحصیل کرده، از بزرگترین شانسهایی موفقیت در منطقه بود. به طور دقیق به همین خاطر نیز بود که کویت برای جلوگیری از رشد اقتصادی این کشور دست به اقداماتی در زمینه نفت زد که در نهایت سبب تحریک عراق و تصرف کویت شد. امروز با ویران کردن پایه های اقتصادی عراق دو خطر عمده برای اسرائیل رفع شده است: از یکسو یک تهدید امنیتی و نظامی در مقابل پروژه ی "اسرائیل بزرگ" - پروژه توسعه طلبی جغرافیایی راست اسرائیل- و از سوی دیگر امکان پیدایش یک رقیب اقتصادی قدرتمند در مقابل پروژه ی "اسرائیل، ابرقدرت خاورمیانه" - پروژه ی توسعه طلبی اقتصادی چپ اسرائیل-.

اینک اگر به وضعیت سیاسی عراق بنگریم در می یابیم که استراتژی استقرار دموکراسی با آتش سنگین توپخانه و پشتیبانی هوایی، مشکلات دیگری را نیز در این کشور بوجود آورده است. همزمان با سقوط صدام ساختارهای اداره یک جامعه دولت سالار از هم فرو پاشیدند و کشور در یک آشوب شد. به استثنای منطقه ی کردستان عراق، که از 1991 به طور عملی از کنترل دولت مرکزی خارج شده بود، باقی بخشهای کشور دارای بافت قومی و مذهبی خاصی هستند که جز با اراده و عملکرد یک دولت مرکزی قوی نمی توان چسبی برای حفظ انسجامشان پیدا کرد. فروپاشی دولت صدام آمریکا را در مقابل جامعه ای قرار داده است که دیگر دلیلی برای پذیرش یک نظم جدید را نمی بیند. بخصوص آنکه این نظم قرارست توسط نیروهای اعمال شود که رنجهای بیش از یک دهه مردم عراق از جانب او تحمیل شده است و در عمق احساسات و حافظه جمعی عراقیها نفرت جدی نسبت به آنها وجود دارد.

در این شرایط شاهدیم که چگونه قوم گرایی از یکسو و اختلافات مذهبی از سوی دیگر، جامعه عراق را در معرض یک تلاشی سیاسی، از هم پاشیدگی قومی و یک تجزیه سرزمینی قرار داده است. به محض پاره شدن تور تسلط نظامی بیگانه بر عراق و در صورتی که نهادهای دولت سابق نتواند به سرعت، با بازسازی ساختارهای گذشته، قدرت سیاسی را بدست گیرد حداقل سه کشور از عراق کنونی بیرون خواهد آمد. در این سناریو بالکانیزه شدن عراق می توان یک کشور مستقل کردستان، یک عراق مرکزی سنی نشین و عراق شیعیان در جنوب این کشور را تجسم کرد.

از لحاظ اجتماعی جامعه عراق به مرز یک از هم پاشی رسیده است که برای عراقیها، تا همین چند ماه پیش، غیر قابل تصور بود. زنان عراقی که تا دیروز در خیابانها بدون حجاب تردد، کار و رانندگی می کردند امروز جرات ندارند بدون روسری به خیابان بیایند. بیش از 13.5 میلیون عراقی در حال حاضر زیر خط فقر زندگی می کنند. گرسنگان و فقیران به اموال دیگران هجوم می برند. از زمان سقوط صدام صدها عراقی جان خود را در آشوبهای جرایم عادی از دست داده اند. تمامی بزهکاران سابق در جامعه پخش شده و شکل های سازمان یافته تبهکاری، آدمکشی و قاچاق در سراسر کشور به صورت باندهای پر قدرت عمل کرده و در برخی مناطق کنترل محله ها و مناطق را بعهده گرفته اند. رفتارهای رادیکال مذهبی در واکنش به ناامنی موجود در حال رشد است و زنان و دختران، تمام آزادیهای اجتماعی خود را، که در چند دهه گذشته کسب کرده بودند، به یکباره از دست می دهند. روابط اجتماعی و فردی زیر نفوذ ناامنی، بزهکاری، فقر، فحشاء، فساد و زندگی در شرایط تحت اشغال، به سوی انحطاط به پیش می رود. حکومت نظامی زندگی اجتماعی را مختل کرده و به طور مصنوعی دارای محدودیت زمانی نموده است، جامعه عراقی را در موقعیت کشور تخت اشغال نگه داشته شده است.

در نبود برق، آب لوله کشی و خدمات شهری، افراد جامعه بسیاری از رفتارهای مدنی خود را برای تامین مایحتاج روزانه شان از دست داده و مجبور به تحمل تحقیر ایستادن در صفهای طولانی برای دریافت کمک های مادی از دست سربازان بیگانه یا ماموران سازمانهای خیریه و غیره هستند. دستگیریهایی گسترده، کنترل مداوم و رفتار خشن و کشتن " آسان" شهروندان بیگناه نموده های دیگری از نابسامانی زندگی روزمره عراقیها هستند که نه تنها هیچ چشم اندازی برای بهبودی ندارد بلکه تحت تاثیر یک جنگ نامنظم رو به گسترش، تنها می تواند وخیم تر و بدتر شود.

از حیث نظامی آمریکا با شرایطی مواجه شده که نه تنها از پس نیروهای در حال مقاومت بر نمی آید بلکه هر روز در چشم آنها ضعیف تر و ضربه پذیرتر جلوه می کند. آمریکا که امیدوار بود بتواند به سرعت کار را تمام کرده و نظامیان خود را به کشور بازگرداند و با اندکی مستشار نظامی و سیاسی و اقتصادی اداره " عراق آزاد و دموکراتیک" را در دست گیرد اینک در حال چانه زدن بر سر کمکهای اقتصادی است تا بتواند تعدادی سرباز هندی و اوکرایینی را به عراق بیاورد. اما حتی در این حد نیز موفقیت بدست نیآورده است و تنها لهستان، که قرارست نقش ژاندارم اروپای شرقی را در سالهای آینده به عهده گیرد، خود را در عراق متعهد کرده تا تجارب لازم را برای ماموریتهای بعدی خود در اروپای شرقی و آسیای مرکزی بدست آورد. اما سایر کشورها با پرهیز بسیار با اعزام نیروی خود به عراق برخورد می کنند، زیرا می دانند که آینده ی خوشی در انتظارشان نیست. به همین خاطر آمریکا به اجبار نزدیک به 15 هزار نیروی جدید را به عراق اعزام داشته است، بی خبر از اینکه فرایند کنونی، شباهت بسیاری به فرایند ویتنام دارد. جایی که در نهایت آمریکا نیم میلیون نفر سرباز به آن اعزام داشت.

در حال حاضر مقاومت نظامی در مقابل نیروهای آمریکایی و انگلیسی در عراق تبدیل به جنگ نامنظم و نبرد چریک شهری شده است. ویژگی این نوع از نبرد بی قاعده بودن و ناگهانی بودن آن است. دو خصلتی که هر ارتش منظمی از آن به شدت گریزان است. این جنگ توسط نیروهای متفاوتی به پیش برده می شود: نیروهای نظامی سابق عراق که بطور سازماندهی شده و چه بسا با رهبری متمرکز اقدام می کنند، عراقیهایی که با اشغال گری مخالفند و برای پایان دادن به آن مبارزه می کنند، نیروهای وفادار به رژیم سابق که بطور خودجوش عمل می کنند، نیروهای متعلق به سازمانهای رادیکال که متشکل از عراقیها و غیر عراقیها بوده و فرصت را برای وارد ساختن ضربه به نیروهای آمریکا غنیمت می دانند. علاوه بر نیروهایی که

بر شمرديم بايد به عملياتي كه توسط ماموران اعزامي كشورهاي منطقه و براي آشوب آفريني هر چه بيشتر در عراق انجام مي شود اشاره كنيم. در صحنه ي فرهنگي و آنچه بر عراق گذشت حرف بسيار است اما فقط اشاره اي بكنيم به ظهور فرهنگ مرگ سنائي تشيع در جنوب عراق كه در قالب اعزامي مانند قمه زني بر سر نوزادان و چهار دست و پا راه رفتن روي زمين در مراسم محرم سال گذشته بروز كرد. مورد ديگر غارت موزه ي عراق باستان در بغداد بود كه به هنگام تصرف اين شهر توسط نيروهاي آمريكا صورت گرفت. باندهاي سازماندهي شده، با سفارش قطعات مشخص، منتظر ورود نيروهاي نظامي بيگانه بودند تا غارت چند هزار سال تاريخ يك ملت را آغاز كرده و قطعات را براي عتيقه فروشاني كه در اورشليم و واشنگتن و لندن براي آنها سفارش پيش فروش گرفته بودند بفرستند. يا اشاره اي كنيم به آتش سوزي دانشگاه و كتابخانه مركزي بغداد. در همان دو روز اول فتح بغداد، كه هيچ ساختمان مهم ديگري دچار آتش سوزي نشده بود، دانشگاه بزرگ بغداد دچار آتش سوزي شد و دهها آزمايشگاه و كارگاه علمي سوختند و نيز هزاران جلد كتابهاي خطي در كتابخانه مركزي از ميان رفتند. آيا غارت تاريخ و دانش يك تمدن و يك كشور نيز از مواهب ارسال دموكراسي از طريق بمب افكن مي باشد ؟ سخن را کوتاه كنيم . فاجعه عراق فاجعه اي است انساني، تاريخي، فرهنگي، اجتماعي و اقتصادي. در اينجا باز مي گرديم به استدلالهاي دو گروه از عراقيهاي در تبعيد و مي پرسيم كداميك از آنها حق داشت ؟

بيش از آنچه پاسخ گفتن به اين سوال مهم باشد موضوع مشابهتي است كه سرنوشت كشور ما با همسايه مان عراق مي تواند داشته باشد. دو كشوري كه با كره شمالي جزو "محور شرارت" هستند و طبيعي است همانگونه كه عراق بهاي "شرارت" خود را داد اينك نوبت ايران خواهد بود.

مروري بر وضعيت ايران امروز نشان مي دهد كه عراقيزه شدن مورد ايران بسيار محتمل است.

وضعيت كنوني ايران

بهانه حمله آمريكا و انگلستان براي حمله به عراق " وجود سلاحهاي كشتار دسته جمعي" بود. بهانه اي كه توسط لوبي يهود در جهان مطرح و جا انداخته شد و سپس براي آن دلايل مختلف ساخته و بافته و پرداخته شد. حكومت انگلستان حتي يكي از كساني را كه در جريان اين پرونده سازي بچه گانه نقش مزاحم داشت سر به نيست كرد. اما ديديم كه اين بهانه واهي پوششني شد براي هدف نظامي و سياسي اين دو كشور در منطقه. نبايد از نظر دور داشت كه موقعيت سخت آمريكا در اين كشور و عاقبت سپاه سياسي دولت انگلستان در صحنه سياسي داخلي بریتانیا به خوبي نشان مي دهد كه برنده اصلي اين جنگ نه آمريكا بود و نه انگلستان. برنده واقعي اين جنگ اسراييل بود كه، چنانچه گفتيم، از اين طريق عمده ترين خطر اقتصادي و نظامي عرب را براي پروژ ه هاي آتي خود در خاورميانه از ميان برد. در حاليكه ديگر خطر عمده اي در جهان عرب، سالاريت اسراييل در منطقه را تهديد نمي كند اينك بايد يك تهديد بالقوه ي عمده در جهان غير عرب از سر راه برداشته شود : خطر ايران. بايد توجه داشته باشيم كه منظور خطر حضور رژيم جمهوري اسلامي ايران براي اسراييل نيست. اصولا جمهوري اسلامي هرگز خطري براي امنيت اسراييل نيوده است. بحث بر سر اين است كه اجرائي پروژه "اسراييل بزرگ"، كه نمودي خواهد بود از حاكميت سرمايه داري يهود در خاورميانه، بايد قبل از ظهور علني خویش، راه را براي موفقيتش هموار سازد. اسراييل ترجيح مي دهد كه جوانان پرتوريكويي و السالوادوري در لباس سربازان آمريكايي به اين مهم بپردازند تا او بتواند نيروهاي ارتش خود را براي مقابله با مقاومت فلسطينيان به كار گيرد.

پس ازآنكه جوانان مكزيكي و آمريكاي لاتيني ارتش آمريكا، ماشين نظامي عراق را براي اسراييل درهم شكستند اينك نوبت ايران است. اسراييلي كه به عنوان كشوري با مساحت 76 برابر كوچكتر از ايران و جمعيتي 11 برابر كمتر از كشورمان، ايران را به چشم خوش نمي نگرد. البته نه ايران فقر زده و استبداد زده امروز را، بلكه يك ايران آباد و قدرتمند و دمكراتيك را. چنين آيراني اصولا مطلوب هيچ قدرت بزرگي نيست، زيرا كشورهاي بزرگ سرمايه داري نمي

خواهند به ساخته شدن الگوهای موفق يك مدل اقتصادي و سياسي، جز آنچه خود پیشنهاد می دهند، یاری رسانند. چنین کاری با ذات مکانیزمهای ادامه ی بقای آنان در تضاد خواهد بود. از همین روی میان آمریکا، انگلستان، اسرائیل و اتحادیه اروپا و روسیه بر سر يك موضوع توافق است و آن اینکه يك ایران رها شده از قید و بند استبداد، اسلام، فقر و عقب ماندگی می تواند با پویایی اقتصادي، تاثیرگذاری سياسي و رشد فرهنگي خود سرنوشت خلیج فارس، خاورمیانه و نیز آسیا را تحت الشعاع قرار دهد. سرایت دمکراسي میان ملتهای افغانستان، پاکستان، عربستان و عراق می تواند خط پایانی بر يك منطق نابرابر تاریخي در این منطقه باشد. چنین سناریویی زنگ خطر را برای سرمایه داری غرب که از حضور فقر، استبداد و اسلام زدگی جوامع خاورمیانه ارتزاق می کنند به صدا در می آورد. دشمنی آشکار غرب با آلترناتیو مجاهدین و تلاش برای تضعیف آن در عراق، فرانسه و آمریکا نمودی از این هشیاری دنیای سرمایه داری است در زمانی که علایم يك تغییر سياسي در ایران هر روز تقویت می شود. آمریکا آلترناتیو مطلوب خود را نه در نزد مجاهدین بلکه پیش شخصیتهای بی هویت و بی ریشه ای چون حسین خمینی ها جستجو می کند. در اینجاست که می بینیم منافع هریک از این کشورهای قدرتمند سرمایه داری می تواند در ایران به هم گره خورد و آنها را به سناریویی علاقمند سازد که با منافع مردم ایران هیچ گونه نزدیکی ندارد.

منافع خاص قدرتهای بزرگ سرمایه داری

اسرائیل چنانچه گفتیم خواهان يك رقیب سياسي و اقتصادي در آینده منطقه نیست. او ترجیح می دهد که فدای ایران مانند امروز عراق باشد. آمریکا به این سناریو متمایل است چون باور دارد که با تسلط بر محور بغداد، تهران کابل می تواند بر آسیای مرکزی، شبه قاره هند و چین، یعنی رقیب خطرناک آینده او، کنترل عملی داشته باشد. بریتانیا بر این باور است که با ارتزاق از ته مانده های سیاست منطقه ای آمریکا، اگر دوباره ابرقدرت نشود حداقل در کنار يك ابرقدرت جایگاهی خواهد داشت. اتحادیه اروپا ترجیح می دهد که با يك ایران ضعیف و محتاج مراودات اقتصادي پرسود سر و کار داشته باشد تا با يك ایران دارای حکومتی مردمی که از منافع ملی اش دفاع می کند. روسیه نیز يك ایران متشکست و نیازمند حمایت و تسلیحات او را ترجیح می دهد تا ایرانی که بودجه خود را صرف کار دیگری جز خرید تسلیحات از دور خارج شده این کشور می کند. بدین ترتیب می بینیم که تباهی ایران آینده خوشبختی کم یا زیاد این کشورها را فراهم می کند.

این نگرش بار دیگر نشان می دهد که مشکل این قدرتها، حکومت جمهوری اسلامی نیست، زیرا برای آنان رژیمي مانند جمهوری اسلامی مطلوب است. اما به هر روی، رژیم فعلی خصلت ادامه بقای خود را از دست داده است. در خارج دیگر به حضور آن برای تشنج آفرینی به شکل سابق و گسترش تروریسم نیازی نیست، چون آمریکا اینک خود در منطقه حضور مستقیم دارد. در داخل نیز امکان بروز يك انفجار اجتماعی سرنگون ساز با آرمانهای آزادیخواهانه و دموکراتیک تا حدی محتمل گشته است. از همین روی وقت رفتنش فرارسیده است. اما رفتنی که این قدرتها می خواهند خود عامل اصلی و تعیین کننده ی آن باشند. برای این منظور باید شرایط عمومی را طوری سازمان داد که چند خواسته تامین شود :

- 1- رفتن رژیم توأم با از میان بردن زیر ساختهای اقتصادي و توان نظامی ایران باشد. این استراتژی اسرائیل و جناح راست افراطی در حکومت آمریکا می باشد.
- 2- رفتن رژیم سبب روی کارآمدن يك رژیم زیر نفوذ آمریکا شود : خواست حکومت آمریکا و به طور غیر مستقیم بریتانیا.
- 3- رفتن رژیم مانع از روی کارآمدن يك رژیم مردمی و ملی گرا شود : خواست اروپا و به نوعی خواست روسیه.

این خواستها می توانند در معادلات قدرت و رویارویی منافع این قدرتهای بزرگ سرمایه داری در نهایت به يك سری از نقاط و محورهای مشترك دست یافته و نوعی استراتژی مورد توافق از آن بیرون آید. هریک از این قدرتها می داند که باید برای دست یابی به اهداف خود چه

موضوعاتی را مطرح کرده و چه چیزهایی را عمده سازد. در حال حاضر يك محور است که هر سه این گرایشها را به هم گره می زند : موضوع تلاشهای هسته ای ایران. جاه طلبی رژیم جمهوری اسلامی، که برای فرار از عدم مشروعیت داخلی و تضمین آسیب ناپذیری بین المللی اش، به دنبال بدست آوردن سلاحهای اتمی رفته است بهانه ی لازم را به همه قدرتهای نامبرده داده تا از این کارت جهت نزدیک شدن به منظورهایشان استفاده کنند.

اسرائیل به دنبال آن است تا این موضوع را تبدیل به دست آویزی برای حمله نظامی به ایران و ایجاد يك جنگ خانمانسوز میان ایران و آمریکا بنماید. امید اسرائیل این است که پایگاههای اتمی ایران مورد بمباران قرار گیرد و زیرساختهای مهم اقتصادی ایران در بمبارانهای هوایی وسیع و موشک بارانهای ناوگان دریایی آمریکا در خلیج فارس از میان برود. اسرائیل هم چنین علاقمند به تشدید جنگهای داخلی از نوع قومی و مذهبی در ایران است. چیزی که زمینه عینی آن نیز کمابیش موجود است و تنها نیاز به يك سری تحریکات، عملیات برانگیزاننده و تقویت مالی و تسلیحاتی دارد. کاری که کمابیش در سیستان و بلوچستان، در مناطق عرب زبان ایران، در آذربایجان و نیز در کردستان در جریان است.

آمریکا و بریتانیا امیدوار هستند که با استفاده از بردن پرونده ی ایران به مقابل شورای امنیت سازمان ملل متحد، امکان در اختیار داشتن ابزارهای فشار لازم برای فراهم ساختن جایگزینی کنترل شده قدرت را داشته باشند.

کشورهای اروپایی نیز امیدوارند این پرونده امکان شکل دهی نوین به حکومت فعلی یا در صورت عدم امکان روی کار آوردن يك نیروی دست آموزتر و وطن فروشتر را به قدرت فراهم سازد.

محاصره جامعه از درون

اگر به روند وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایران نگاه کنیم در می یابیم که آنچه در طول محاصره بر سر مردم عراق آمد نزدیک به دو دهه است بر سر مردم ایران می آید : فقر همگانی شده است، بیش از 12 میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند¹، بیش از 19 میلیون نفر بعنوان مستمند شناخته می شوند، نزدیک به 900 هزار زن در ایران به تن فروشی اشتغال دارند، دهها هزار زن و دختران جوان ایرانی به عنوان تن فروش در خارج از کشور به کار مشغولند و دختران باکره ی ایرانی به عنوان برده جنسی به کشورهای عرب اعزام می شوند، در کل بیش از 3 میلیون زن ایرانی به تن فروشی، فرار و آواره گی مجبور گشته اند. از هر ده زن ایرانی یکی بی خانمان است و در خیابانها عمر می گذرانند، بیش از 12 میلیون ایرانی به ناراحتیهای مختلف روانی مبتلا هستند، بین 5 تا 7 میلیون ایرانی معتاد هستند و بطور مستمر و مداوم مواد مخدر مصرف می کنند، بیش از این رقم بطور تفننی مواد مخدر مصرف می کنند، ایران نخستین مصرف کننده تریاک در جهان است، بیش از يك میلیون و 200 هزار کودک خیابانی در سراسر کشور به سر می برند و دستخوش همه گونه ستم جسمی، روانی و جنسی هستند، با داشتن مقام اول فرار مغزها در جهان هر ساله بیش از 200 هزار نفر متخصص از کشور می گریزند، فزون بر 7 میلیون بیکار در سراسر کشور وجود دارد که 4.41 درصد آنها دارای تحصیلات بالای دیپلم هستند، میزان بیکاری برای دختران جوان که در سن اشتغال قرار دارند 70 درصد می باشد، هر ساله 900 هزار متقاضی جدید شغل وارد بازار کار ایران می شود، میزان رشد دستمزدها در ایران 45 برابر کمتر از رشد قیمت ها بوده است، حداقل 70 درصد از مردم ایران به معنای اقتصادی کلمه فقیر هستند، 90 درصد از ثروتهای خصوصی جامعه در دست تنها 10 درصد جمعیت کشور می باشد و باز همانند کودکان عراقی در دوران محاصره دوازده ساله خود 5 میلیون کودک ایرانی از سوء تغذیه رنج می برند². توازن بافت جمعیتی کشور از حیث شمار پسران و دختران تحت تاثیر جنگ، اعدامها و فرار به خارج از کشور طوری به هم ریخته است که بیش از يك میلیون و 700 هزار دختر جوان ایرانی

¹ <http://www.fadai.org/kar/unicode/k299/newsd299.htm>

² http://www.tahapress.com/persian_news_files/semayh_fakar_sep11.htm

هرگز شانس ازدواج نخواهند داشت و تعداد دختران ایرانی، در تمامی سنین، که بدون ازدواج عمر می گذرانند بالغ بر 7 میلیون نفر تخمین زده می شود.³ نزدیک به 9 میلیون ایرانی بیسواد هستند و 11 میلیون ایرانی به عنوان کم سواد معرفی می شوند،⁴ سالانه هزاران قطعه از عتیقه جات و آثار باستانی ایران غارت می شود، سهم ایران در دریای مازندران از 50 درصد به کمتر از 12 درصد رسیده است.

این آمار را می توان ادامه داد و سایر ابعاد فاجعه ای را که در ایران در جریان است با عدد و رقم ترسیم کرد، اما این آمارها هر روز و در بسیاری از منابع منتشر می شود و هیچ کدام هم مولد یک احساس نگرانی جمعی و انگیزه ای برای حرکتی رهایی بخش نمی شود. باز بگویم که در شمال کشور از بین رفتن بی حد و حصر جنگل های این منطقه و نیز نابودی تدریجی تالاب انزلی آثار وخیم و غیر قابل جبرانی بر تمام اکو سیستم منطقه خواهد داشت و آب و هوای فلات ایران را دستخوش فاجعه ای خواهد کرد که از سرزمین ایران صحرایی خشک خواهد ساخت. یا بگویم که در سیستان و بلوچستان صدها روستا به دلیل بی آبی بطور کامل از میان رفته و یک بخش از تمدن مادی و فرهنگی ایرانی در آنجا برای همیشه محو شده است.

به هر کجای این سرزمین که دست بگذاریم آثار فاجعه بار عملکرد یک حکومت ضد مردمی و ضد ایرانی را می بینیم. حکومتی که هر ساله هزاران قربانی می گیرد و هر سال مردمی که باید جلوی این فاجعه را گرفته و خود و کشورشان را نجات دهند ضعیف تر، ناتوانتر، ناامیدتر، بیمارتر، فقیرتر، گرسنه تر و درمانده تر می شود. امکانات، تغذیه خوب و رفاه و غیره به آن 10 درصدی داده می شود که به عنوان بازاری، تبلیغاتی، پاسدار، بسیجی، اطلاعاتی، جاسوس، آدمکش، مراقب، مدیر و مسول قرارست این 90 درصد ایرانی گرسنه، معتاد، بیمار و ناراضی را مهار کنند.

عده ای هم که در آن کشور مسائل را فهمیده و قادرند کاری کنند ترجیح می دهند به هر بهایی که شده ایران را ترک کرده و به عنوان پناهنده و پناهنده در بروکسل و لندن و هامبورگ حقوق پناهندگی بگیرند و بهترین سالهای عمر خود را به تماشای فیلم های سینمایی تلویزیونهای این کشورها بگذرانند تا به جهنمی که باید تغییرش دهند حتی فکر نکنند.

زیر چشم بی تفاوت و یا نگاه سرشته به نا آگاهی 70 میلیون ایرانی، در داخل و خارج از کشور، یک حکومت جنایتکار و ضد ایرانی شرایط را برای محو ایران از تاریخ و جغرافیای سیاسی جهان آماده می کند و باز در خارج، اپوزیسیون فسیل شده به مشغولیات یک مبارزه نازا و شکل گرا مشغول است، اکثریت مردمش در داخل در پی یافتن راهی برای بدست آوردن چند هزار تومان در آمد بیشتر، برای ادامه بقا، دست و پا می زنند و میلیونها ایرانی خارج از کشور نیز در جهل نسبت به آنچه برای میهنشان آماده می شود و یا در بی تفاوتی نسبت به آن به زندگی شخصی خود دل بسته اند.

واقعیت پیش رو

مردم یوگسلاوی سابق دیر جنبیدند و یوگسلاوی از بین رفت، مردم افغانستان به موقع عمل نکردند و افغانستان دیگر جز نام، واقعیت منسجم مادی ندارد، مردم عراق دیر جنبیدند و امروز زمینه تجزیه عراق فراهم است، مردم ایران نیز در خوابند و فردا زمینه ی محو ایران فراهم خواهد بود.

جهان امروز جهان بی رحم سرمایه داری وحشی و مجهز به اندیشه های توسعه طلبانه خطرناکی مانند اندیشه ی صهوبنیسم و نئو کنسرواتیسم - نو محافظه کاران - در منطقه و جهان می باشد. سرمایه داری که در بحرانیهای ساختاری خود فرو رفته است برای خروج موقت از یک بحران درونی مجبور است دائم بحرانیهای نوین بیرونی بسازد. ماشین عظیم و پر مصرف سرمایه داری آمریکا از این پس قادر به ادامه ی حیات به شیوه استثمار اقتصادی نیست بلکه با یک رویکرد به گذشته به غارت استعماری منابع نیاز دارد و به همین خاطر با

³ <http://amar.persianblog.com/>

⁴ <http://www.shahrvand.com/backissues/635Iran%20News.htm>

ماشین جنگی خود به سراغ ضعیف ترین کشورها رفته و آنها را خواهد درید. این قانون قویترین است، قانون جنگل که فقط به قویترین های امکان بقا می دهد.

کشورمان ایران به عنوان یکی از در مانده ترین ممالک منطقه که آماده متلاشی شدن است طعمه ی مناسب بعدی برای ماشین جنگی سرمایه داری جهانی است، ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی در قالب ماجراجوییهای اتمی اش او را به طعمه ی مناسبی برای این منظور تبدیل کرده است. با رفتن پرونده ی ایران به مقابل شورای امنیت سازمان ملل متحد و تصویب محاصره و فشارهای اقتصادی و نظامی روند انحطاط باز سرعت بیشتری خواهد گرفت. فقر و گرسنگی و بیماری به اوج خواهد رسید و کشتارهای عظیم در یک جنگ داخلی و یا یک رویارویی نظامی قابل پیش بینی است. اسرائیل منتظر فرصتی است تا با بمباران پایگاههای اتمی ایران خیال خود را راحت و در عین حال، برای چند میلیون سال، محیط زیستی و انسانی ایران را آلوده به تشعشعات رادیو اکتیو بکند تا همانند مادران عراقی، در ایران نیز مادران ایرانی تا نسل ها فرزندان عجیب و ناقص الخلقه به دنیا آورند. سرانجام، در یک جنگ خانمانسوز، حکومت جمهوری اسلامی ماموریت تاریخی خویش را که اضمحلال دراز مدت ملت ایران بود به پایان خواهد برد و سران و مقامات آن، به عنوان پناهنده، به آغوش گرم بظاهر دشمنان دیروزشان خواهند رفت. آن وقت می ماند یک ایران ویران، آلوده به مواد اتمی - بنابراین در بسیاری از مناطق خود غیر قابل سکونت-، با سرزمینی تحت اشغال، جامعه ای از هم پاشیده و پر از نفرت و کینه قومی، مذهبی و سیاسی که در آن، باز همانند عراق، زیر ساختهای اقتصادی نابود و زیربنای اجتماعی و فرهنگی درهم شکسته و ساختار سیاسی غیر قابل ترمیم خواهد بود.

این سناریو ممکن است بسیار سیاه و تلخ و بدبینانه جلوه کند، اما هر بار که یاد روشنفکران عراقی و خوشبینی های کاذب آنها می افتیم بهتر است که با درجه ای بالا از احتیاط و هشیاری با آینده میهنمان برخوردار کنیم.

نتیجه گیری

آنچه ما امروز - اگر دیر نباشد - نیاز داریم، کنش فوری برای جلوگیری از اجرای این سناریو تباهی آفرین است. این اقدام نه بر اساس قالبهای کلیشه ای گذشته که بر مبنای یک کنش متفاوت و جدید میسر است. برای این منظور نخست باید از حیث روانی با خود بطور روشن و شفاف برخورد کنیم. باید به خود بگوییم: "پس کمابیش می دانیم که اگر کاری نکنیم در کشورمان چه خواهد گذشت". زمانی که این موضوع را به طور شخصی و فردی با خود روشن کردیم باید ببینیم که چه واکنشی در قبال این سناریو می خواهیم نشان دهیم: **اقدام** یا **انتظار**. اگر انتخاب ما گزینش نخست است باید روش اقدام را هم بیابیم و کار را این بار نیز در حد فردی شروع کنیم. یعنی منتظر نباشیم که کسی بیاید و راه و روش اقدام را به ما نشان دهد. خودمان جستجوگر آن باشیم و در واقع، ما باشیم که به سراغ دیگران برویم و نه این که منتظر آمدن دیگران به سوی خود شویم. باید، در داخل و خارج از کشور، با باور به اینکه ما این سناریو بسیار محتمل ایران سوز و نابودگر را نمی خواهیم، دست به کار شده و برای به دست گرفتن سرنوشت تاریخی خود اقدام کنیم. سرنگون ساختن تمامیت رژیم جمهوری اسلامی به همت مردم ایران می تواند سبب پرهیز از این آینده فلاکت بار در کشورمان شود. باید همت کنیم و با پرداخت بهای لازم: وقت، دارایی و جان کاری کنیم که فردا زنان و مردان ایرانی مجبور نباشند در برابر سربازان آمریکایی و اسرائیلی، با تحمل لوله تفنگ بر پیشانی، زانو زده و به عنوان "ایرانی اشغال" مورد خطاب قرار گیرند. شرافت انسانی، عشق به مردم و غیرت ملی خود را - اگر هنوز وجود دارند - امروز باید بکار گیریم، چون فردا خیلی دیر است. گردهم آمدن ایرانیانی که در این باره احساس مسئولیت می کنند به سرعت مورد نیاز است. باید در درون و بیرون از ایران، زنان و مردانی که به آینده ی خود و نسل های بعد و کشورشان می اندیشند، همدیگر را به همت خودشان یافته و آغاز گر مبارزه ای متفاوت و رادیکال برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی از طریق نیروهای اجتماعی مستعد قیام باشند. با سرنگون ساختن حکومت فعلی به دست ایرانیان، با تمام تنوع فکری و سیاسییشان، راه تا حد زیادی برای دخالت ورزی نیروهای بیگانه و بد نیت در کشورمان بسته خواهد شد. شعور تاریخی و

درك سياسي - اجتماعي ما در اين مقطع حساس است كه بايد عمل كند و در غير اين صورت شايد ديگر هرگز فرصتي براي بهره بردن از آن نباشد. در جهان امروز هر ملتي كه با بيداري و هوشياري كامل با مسائل حياتي خود برخورد نكند، فنايش حتمي خواهد بود. اين بخصوص با نسل جوان است كه به اين مهم پردازد. اين نسل بايد ميآن زندگي با آزادگي و پيشرفت و زندگي در اسارت و فقر، انتخاب خود را بكنند. بسياري از ايرانيان دو نسل گذشته نشان دادند كه براي شان اين دو، تفاوت چندانتي نمي كند. حاصل اين بي خيالي و بي تفاوتتي وضعيت كنوني كشورمان است كه در مرز انحطاط و در سرانديبي قهقراست. اگر نسل جوان كنوني نيز به اين بي تفاوتتي دچار شود با توجه به نزديك شدن زمان تعيين سرنوشت تاريخي ايران، ديگر اميدي به آينده ي بهتر نخواهد بود. به يوگسلاوي، ليبريا، افغانستان و عراق بنگريم و بينيم كه آيا مي خواهيم ايران نيز به اين ليست اضافه شود يا خير. اگر نه، بايد آستين ها را بالا زده و وارد ميدان مبارزه شويم. بايد با شجاعت، شهامت، دورانديشي و درك عميق از شرايط، نبردي سرنوشت ساز را با حاكميت كنوني آغاز كنيم. نبردي كه به دليل ماهيت ساختاري نظام و اضطرار حاكم بر شرايط كنوني، بايد نبردي قهرآمیز و مسلحانه باشد تا در فرصتي کوتاه و قبل از آنكه نه حكومت و نه بيگانگان، اجراي نقشه هاي ضد ايراني خود را آغاز كنند، آنها را غافلگير كرده و به حيات ننگين رژيم كنوني خاتمه دهيم.

اين امري است ممكن، لازم و اضطراري. تاز مانني كه جمعي از ما حاضر به فداكاري نباشيم مردم خسته ايران از خواب سياه تاريخي خويش برنخواهند خواست. مردم در خواب و دشمنان بيدارند. وقت حرف زدن در اين باره تمام شده، حرفها گفته شده، جاي عمل خالي است.

اما اگر انتخاب ما انتظار، دست روي دست گذاشتن و سپردن آينده کشور به دست بيگانگان است در اين صورت حداقل شرافت اين را داشته باشيم و ده، بيست يا سي سال ديگر به فرزندان و نوه هاي خود كه از کشور سابقشان ايران مي پرسند، بگويم ما مي دانستيم كه ميهن به سوي نابودي مي رفت، اما ...

* *